

سه نفر تنها ساکنان باقی‌مانده این روستای ییلاقی هستیم و هنوز هم مثل گذشته‌ها شب‌ها زیر نور فانوس می‌نشینیم و از روزهای خوب گذشته حرف می‌زنیم. در اینجا خبری از بیماری نیست و تا به امروز هیچگاه مریض نشده‌ایم. وسایلی بهترین ارمنان زندگی در این روستا است.

#### ■ محیطان‌های بی‌نام و نشان

محمد رضا حلوانی یکی از محیطان‌های اداره محیط زیست ناین است که از ۱۵ سال قبل وظیفه محیطانی در ارتفاعات عباس‌آباد و منطقه کیودان را برعهده دارد. او از نزدیک شاهد همزیستی مسالمت‌آمیز تنها اهالی باقی‌مانده روستای کیودان و حیوانات وحشی این منطقه است. او با تأکید بر اینکه آنها محیطان‌های بی‌نام و نشانی هستند می‌گوید: سال‌هاست که آنها را می‌شناسم و به خاطر وجود آنها است که امنیت برای حیات‌وحش این منطقه حاکم است. بسیاری از مسئولان و میهمانان آنها برای دیدن حیات‌وحش به این منطقه می‌آیند و از نزدیک شاهد این همزیستی هستند. خانم و آقای یزدانی سال‌هاست که در این روستای خالی از سکنه زندگی می‌کنند

تنها بانوی روستای کیودان که هر روز میزبان و پذیرای ده‌ها حیوان وحشی است. آمار همه آنها را بخوبی دارد و تک‌تک‌شان را می‌شناسد، چنان‌که اگر یکی از آنها غایب باشد، بلافاصله پیگیری می‌شود. می‌گوید سال‌ها در شهر زندگی کرده اما از ۱۵ سال قبل به زادگاهش بازگشته و حالا در بهشت زندگی می‌کند. زندگی در جایی که از امکانات اولیه در آن خبری نیست دشوار و سخت است اما برای این زن، همسر و برادرش اینجا همان بهشت گذشته‌ای است که بی‌خبری در آن بهترین خبر است. هاجر یزدانی ۷۰ بهار را پشت سر گذاشته است اما همچنان مثل یک شیرزن در کوه و کمر برای زندگی تلاش می‌کند



برش

هیچگاه اجازه نداده‌ام کسی آنها را شکار کند و اگر کسی قصد این کار را داشته باشد باید اول مرا با تیر بزند. به خاطر وجود این حیوانات نمی‌توانیم محصولات زیادی از زمین کشاورزی به دست بیاوریم زیرا این حیوانات وحشی در کنار یک‌ها محصولات ما را می‌خورند ولی با وجود این هیچگاه مانع آنها نمی‌شویم. بودن محصولات ما را می‌خورند ولی با وجود این هیچگاه مانع آنها نمی‌شویم. بودن در کنار این حیوانات بهترین لحظه‌های زندگی من است و در سفره غذای ما خبری از گوشت نیست و ما محتاج ضروری‌مان را با کمک چوپان‌های منطقه تهیه می‌کنیم. در طول سال چند روزی برای دیدن فرزندان و نوه‌هایمان به ناین و اصفهان می‌رویم و خیلی زود به روستا بازمی‌گردیم زیرا نمی‌توانیم در شهر بمانیم. زندگی در روستا در کنار چیزهایی است که خدا داده است اما در شهر باید با چیزهایی که به دست انسان ساخته شده است زندگی کرد و شهر چیزی برای زندگی ندارد. همه این حیوانات مرا خیلی دوست دارند و به خاطر وجود محیطان‌های وظیفه‌شناس آنها در کمال امنیت در این منطقه زندگی می‌کنند. یکی از روزهای شکارچی همراه همسرش به اینجا آمدند. مرد خانواده



عکس: محمدرضا حلوانی

## میزبانی گرم هاجر از میهمانان وحشی

رجبعلی، هاجر و محمد به روستای آبا و اجدادی خالی از سکنه خود بازگشته و همزیستی مسالمت‌آمیزی را با قوچ‌ها و کل‌های وحشی آغاز کرده‌اند

یوسف حدیدی

روستایی که در روزگار آبادانی «کیودان» نام داشت، این روزها گرچه مخروبه، اما روشن به چراغ میزبانی است. میزبان میهمان‌هایی که با طلوع آفتاب، از قله‌های ارتفاعات عباس‌آباد [ناین] آرام آرام پایین می‌آیند و در ضیافت زوج سالخورده‌ای شرکت می‌کنند که بر مرده ریگ روستای آبا و اجدادی‌شان خانه کرده‌اند. از این روستا که باید گفت، «کیودان» خالی از سکنه هست، اما خالی از زندگی نیست! سال‌هاست که محیطان‌های منطقه عباس‌آباد این زوج سالخورده را می‌شناسند. زن و مردی که بیش از ۷۰ بهار را پشت سر گذاشته‌اند و بیش از ۱۵ سال است که به کیودان بازگشته‌اند تا به همان سبک و سیاق پدران‌شان زندگی کنند. دیوارهای خشتی و کاهلی خانه‌های مخروبه این روستا برای آنها یادآور خاطرات خوش گذشته است. اما ویژگی خاص این روستا که تاریخچه آن- به روایتی- به سه هزار سال قبل بازمی‌گردد، تنها به این بازماندگان نیست و چنان‌که گفتیم، میهمانان خاص کیودان هستند که این روستا را ویژه کرده‌اند. سرریز شدن گله‌های کل و بز و میش وحشی از کوه‌ها به این روستا (کیودان در دامنه کوه‌های عباس‌آباد و در دل یکی از مناطق کم‌ظنیر حیات‌وحش ایران قرار دارد) و همزیستی‌شان با این زن و مرد و خوردن علوفه از دست تنها بانوی این روستا، جلوه‌ای بدیع از زیبایی است که هر روز هر روز خلق می‌شود. صدای این زن در گوش این حیوانات وحشی چنان طنینی دارد که آنها مطمئن از امنیت خود با سرعت از کوه پایین می‌آیند تا ساعتی میهمان این خانواده مهربان باشند. داستان زندگی رجبعلی، هاجر و محمدرضا یزدانی (برادر هاجر که به این زوج پیوسته است) روایت انسان‌هایی است که غبار شهر را از آستین خود شسته و به اینجا آمده‌اند تا دور از هر گونه نشانی از ماشین و تکنولوژی- و حتی برق- در آرامشی بی‌بدیل زندگی کنند و میزبانی صلح‌آمیزشان با حیوانات وحشی، زبانزد همه محیطان‌های منطقه باشد.

#### ■ از جهنم تا بهشت

با همان سادگی روستایی سخن می‌گوید. تنها بانوی روستای کیودان که هر روز میزبان و پذیرای ده‌ها حیوان وحشی است. آمار همه آنها را بخوبی دارد و تک‌تک‌شان را می‌شناسد، چنان‌که اگر یکی از آنها غایب باشد، بلافاصله پیگیری می‌شود. می‌گوید سال‌ها در شهر زندگی کرده اما از ۱۵ سال قبل به زادگاهش بازگشته و حالا در بهشت زندگی می‌کند. زندگی در جایی که از امکانات اولیه در آن خبری نیست دشوار و سخت است اما برای این زن و همسر و برادرش اینجا همان بهشت گذشته‌ای است که بی‌خبری در آن بهترین خبر است.

## پوریا رفت، آرزویش را با خود برد!

گروه زندگی

خبر کوتاه اما تکان دهنده بود: «پوریا» رفت، با بغلی پسر از آرزوهای قشنگ رفت. پوریا فقط ۸ بهار را تجربه کرده بود، اما بیماری مهلک سرطان مهلتش نداد. آرزوی بزرگی داشت. از آن‌جا که خودش بزرگ بود، آرزوهای بزرگی هم داشت که متأسفانه در بوروکراسی دست و پاگیر اداری ما محو شد. حالا که او رفته با خود می‌گویی، آیا واقعاً نمی‌شد لب‌چند تحقق آرزوی پوریا را ببینیم؟ آرزو داشت فقط برای یک روز- و برای چند ساعت- وزیر بهداشت باشد تا شاید خواسته‌های کودکانی را که مانند او با درد و رنج زندگی می‌کنند، به گوش همه برساند. روزی که شنید مسئولان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی با خواسته‌اش موافقت کرده‌اند، سر از پای نمی‌شناخت. از آن لحظه به بعد برای رسیدن روز تحقق آرزوی لحظه‌شماری کرد اما افسوس که گل آرزویش در این لحظه شماری عبث وبی‌انتهای منظر خوشکیدی و خشکیدی. شاید برخی نمی‌دانستند که او زمان کمی دارد و چه بد تحقق این آرزو، پوریا را برای ادامه مبارزه با این بیماری مهلک قوی‌تر می‌کرد. اما روزها از بی‌هم گذشتند و چشم پوریا به در خشک شد؛ و او پس از

دنیای آدم‌همه آبا و اجداد ما در این روستا زندگی کرده‌اند. کیودان روستای ییلاقی و تاریخی است که فاصله زیادی تا شهر ناین دارد. وقتی چشم باز کردم خودم را در این روستا و در کنار مردم مهربان آن دیدم. ۲۰ خانوار در این روستا زندگی می‌کردند و آثار تاریخی به جا مانده در اینجا حکایت از تاریخ کهن این منطقه دارد. روستای ما در دل کوه قرار دارد و از آب و برق و گاز و تلفن خبری نیست و حتی تلفن همراه نیز در این جا خط نمی‌دهد. در گذر زمان و با شدت یافتن کم‌آبی و از رونق افتادن کشاورزی کم‌کم اهالی روستا به شهرهای اطراف مهاجرت کردند و این روستا نیز به سرنوشت بسیاری از روستاها دچار شد. من و همسر در کنار پسر در این روستا مانده بودیم و همه فرزندانم را در اینجا به دنیا آوردم. اما شرایط سخت زندگی باعث شد تا ما نیز راه مهاجرت را در پیش بگیریم و برای چند سال به تهران بیاییم. منطقه نارمک تهران جایی بود که در آنجا زندگی می‌کردیم اما روح ما زنده نبود. هر روز خاطرات سال‌ها زندگی و روزهای خوبی را که در روستا داشتیم با همسر مرور می‌کردیم و افسوس می‌خوردیم. زندگی در شهر برای ما جهنم بود. همسرم خیاط بود و پیراهن دوزی می‌کرد. فرزندانم همگی ازدواج کردند و زندگی مستقلی را در پیش گرفتند. احساس می‌کردیم ریشه ما در روستا باقی مانده است و نمی‌توانیم از این ریشه جدا شویم. ۱۵ سال قبل مهم‌ترین تصمیم زندگی‌مان را گرفتیم و دوباره به روستا بازگشتیم؛ روستایی که از سکنه خالی شده بود و دیگر خبری از خانوارهای آن نبود و بسیاری از خانه‌های آن هم خراب شده بودند. به هر خانه و درختی که نگاه می‌کردیم، خاطرات برای ما زنده می‌شد و احساس می‌کردیم به دوران جوانی‌مان بازگشته‌ایم. همه آبا و اجدادمان در قبرستان همین روستا دفن

مدير مؤسسه پنجمین فصل قشنگ پوریا تنها خواسته‌اش را در فیلمی که از او به یادگار مانده، بازگو کرده است. خواسته‌ای که ریشه در درد داشت. با وجود سن کم، برنامه‌های زیادی برای وزارت یک روزه‌اش داشت. در این فیلم گفته: «آرزو دارم وزیر بهداشت شوم تا با کمک دیگر وزارتخانه‌ها در شهرهایی که بیمارستان، بیماران مبتلا به بیماری‌های خاص ندارند، بیمارستان تأسیس کنیم. می‌خواهم کاری کنم که مردم هر شهر برحی به بیمارستان و پزشک دسترسی داشته باشند تا دیگر به خاطر نبود بیمارستان نمانند. می‌خواهم با کمک دیگر وزارتخانه‌ها گرد و غبار استان خوزستان را پاکسازی کنم و آب سالم و تصفیه شده را به جای آب شور به دست مردم شهرم برسانم. می‌خواهم در بیمارستان‌ها غذای خوب به بیماران و کودکان بدهم و آخرین کار من هم این خواهد بود که امکانات پزشکی را به روستاها و شهرهای دورافتاده برسم تا پزشکان بتوانند مردم بیمار را درمان کنند»

این آرزوهای پوریا بود و می‌خواست با فراهم شدن شرایط برای وزارت یک روزه‌اش آنها را برآورده کند. هدی رشیدی

عکس: یونسسه پنجمین فصل قشنگ

دوست دارد که به کر بلا برود. از آنجایی که می‌دانستیم زمان زیادی نداریم بلافاصله مقدمات این سفر را فراهم کردیم اما قبل از اینکه این سفر آغاز شود پوریا برای همیشه از میان ما برکشید. آرزوی پوریا درحالی در بوروکراسی‌های اداری کم‌شده که بسیاری از ارگانها مانند نیروی انتظامی یا وجود مأموریت‌های مهمی که دارند همکاری بسیار خوبی در برآورده کردن آرزوی کودکان مبتلا به سرطان داشته‌اند و ای کاش آرزوی پوریا فراموش نمی‌شد.

و حتی وقتی قرار شد تا از طریق نصب فیبرهای نوری به آنها برق داده شود قبول نکردند زیرا معتقد بودند با آمدن برق پای انسان‌های زیادی به اینجا بازمی‌شود و حیات‌وحش این منطقه به خطر می‌افتد. آنها هر وقت احساس می‌کنند ممکن است به خاطر وجود غریبه‌ای این حیوانات به روستا نیندیند و بچه‌ها را به دوش کشیده و در کوهستان به این حیوانات می‌دهند. در زندگی‌شان هیچگاه محتاج کسی نیستند و مثل فرزندان‌شان از این حیوانات مراقبت می‌کنند. شاید بهترین راه برای قدردانی از تلاش آنها حمایتی است که اداره محیط زیست می‌تواند از آنها داشته باشد.

وقتی باخبر شدم که خواهرم و همسرش برای زندگی به روستا بازگشته‌اند من هم به آنها آمدم. همسرم نیز از اهالی همین روستا است و تنها به خاطر فرزندانمان نمی‌توانست همراه من بیاید ولی هیچگاه مانع رفتن من نشد. زندگی واقعی هر کسی جایی است که به آنجا تعلق دارد و همه خاطرات و روزهای خوب زندگی من در این روستا رقم خورده است. به دلیل کمبود آب، کشاورزی عملاً امکان‌پذیر نیست و ما تنها برای مصرف خودمان کشاورزی می‌کنیم. حضور ما برای این حیوانات امنیت به همراه داشت و آنها در آرامش به ما نزدیک می‌شوند و غذا می‌خورند. ما

به همراه همسرش برای زندگی به روستا بازگشته‌اند او نیز به جایی بازگشت که به آنجا تعلق داشت. می‌گوید ۳۰ سال در معدن کار کردم و بعد از آن کار سخت و طاقت‌فرسا معنای واقعی زندگی را در زادگاهم پیدا کرده‌ام. محمدرضا چند سالی از خواهرش کوچکتر است و با وجود آنکه همسر و فرزندان در شهرستان زندگی می‌کنند اما ترجیح داد برای ادامه زندگی به این روستا بازگردد. می‌گوید: ما ۵ خواهر و برادر بودیم که دو نفر از ما به رحمت خدا رفت و یکی از برادرانم نیز در انارک زندگی می‌کند. من سال‌ها در معدن مس کار کردم و کمتر آفتاب را می‌دیدم.

شکارچی بود و همسرش نیز گوشت‌های شکار را در یخچال خانه‌شان قرار می‌داد و آن را طبخ می‌کرد. وقتی به اینجا آمدند از دیدن همزیستی مسالمت‌آمیز ما با این حیوانات متعجب شده بودند. وقتی همسر این شکارچی برحی به این حیوانات نزدیک شد و عکس‌ساختی گرفت با پرخاشش به همسرش از او خواست که شکار را متوقف کند و هیچگاه گوشت شکار را به خانه نیاورد.

#### ■ اینجا خبری از بیماری نیست

محمدرضا یزدانی زندگی‌اش را به دیوارهای کاهلی خانه‌های این روستا گره زده است. وقتی خبردار شد که خواهرش

جدول سودوکو | ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۵		۶	۱			۳		
		۴		۹				
			۸			۲		
۷	۸		۲				۱	
			۶	۷		۸	۳	
۹			۶		۶			۴
			۷					
				۵			۷	
			۱		۹			۴

آسان

۵		۶	۱			۳		
		۴		۹				
			۸			۲		
۷	۸		۲				۱	
			۶	۷		۸	۳	
۹			۶		۶			۴
			۷					
				۵			۷	
			۱		۹			۴

متوسط

۵		۶	۱			۳		
		۴		۹				
			۸			۲		
۷	۸		۲				۱	
			۶	۷		۸	۳	
۹			۶		۶			۴
			۷					
				۵			۷	
			۱		۹			۴

سخت